

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بناء بحث البته بر این هست که علاوه بر آنچه که در فقه متعارف مورد تعرض واقع شد و اساطین فقه و اصول بیان فرمودند بیان بشود با رویکرد توجه به آنچه که در فقه وضعی هم وجود دارد و یا در قوانین کشور، در قانون مدنی و این‌ها ... خب الان بحث ما در اکراه از نظر موضوعی و حکمی پایان یافت ان شاء الله، بحمدالله یعنی عمده‌ی مباحث عرض شد. در این جا جای این هست که حالا ما وارد آن اباحات بشویم منتها از جهات مختلفی ترجیح دادیم که آن بحث بعدی را هم که امام رضوان الله علیه مطرح فرمودند فقهاء هم مطرح فرمودند که بحث تطبیقی است بعد از این که کبری و صغری مشخص شد حالا در تطبیق صغری در مواردی محل کلام واقع شده که امام دو تا مسئله به این مناسبت بیان می‌فرمایند و دیگر مسائل تحریر تمام می‌شود. این را بیان کنیم بعد حالا وارد آن مبحث بشویم که آن مبحث هم احتیاج دارد که آقایان کمک بفرمایند چون احتیاج دارد به مطالعه‌ی وسیعی در کلمات و حرف‌های آن‌ها، اگر حرف جدید و تازه‌ای باشد.

مرحوم امام قدس سره بعد از این که شرط اختیار را بیان فرمودند و عناصر مأخوذه‌ی در آن را هم بیان فرمودند، مانند سایر فقهاء وارد بحث مصداقی شدند و در این باب دو مسئله را مطرح فرمودند و در بیع البته فروعات دیگری هم مطرح شده یا در کلمات فقهاء در کتب استدلالیه معمولاً فروعات دیگری هم مطرح شده، که دیگر در تحریرالوسیله نیامده، حالا اگر خدای متعال توفیق داد ممکن است آن‌ها را هم مطرح بکنیم.

در مسئله‌ی دو این‌طور می‌فرمایند: «لو أکرهه علی أحد الامرین إمّا بیع داره أو عمل آخر، فباع داره» گفت یا خانه‌ات را به من بفروش، یا شرب خمر باید بکنی. یا باید این خمر را بنوشی یا خانه‌ات را به من بفروش. یا مثلاً خانه‌ات را به من بفروش یا با من باید فلان سفر را بیایی، فلان مسافرت را بروی، یا فلان مجلسی که من می‌خواهم بروم تو هم همراه من باشی. که دو طرف مکروه علیه و عدل از یک جنس نیستند، هر دو مثلاً بیع نیست که آن را در فرع بعد ذکر می‌کنند. نه یکی بیع است و یکی عمل آخر. غیر بیع. فباع داره، بعد می‌فرماید «فإن کان فی العمل الآخر محذور دینی أو دنیوی یتحرّز منه وقع البیع مکراً علیه» این جا بیع مکراً علیه است و باطل است. «و الا» اگر نه محذور دینی و دنیوی که یتحرّز منه نباشد مثلاً گفته که یا باید خانه‌ات را به من بدهی، یا باید سکوت بکنی، حرف نزنی، در جایی که حرف نزدن هیچ محذوری برای او ندارد. نه شرعاً و نه دنیویاً. این جا وقع مختاراً. این بیع، بیع اختیاری است و قهراً صحیح است.

این مسئله‌ی دوم عیناً مسئله‌ای است که در وسیله النجاء فرموده شده و ایشان هم تغییری در آن ایجاد نفرمودند و در تعلیقه‌شان بر وسیله النجاء هم تعلیقه‌ای ندارند، عین آن است. بعضی از بزرگانی هم که بالا ما نگاه کردیم مثل مرحوم آیت‌الله گلپایگانی و این‌ها هم تعلیقه‌ای ندارند یعنی همان متن را امضاء کردند که سید فرموده در وسیله النجاء.

در مسئله‌ی سه می‌فرمایند: «لو أكرهه» حالا آن محذور دینی، مثل این که مثال زدیم دیگر، مثلاً می‌گوید یا خانه‌ات را بفروش، یا شرب خمر بکن. آن محذور دینی دارد. آن جایی که دنیوی باشد که یتحرّز منه، مثلاً یک امری را می‌گوید که این خیلی برای او صعب است خجالت می‌کشد مثلاً، می‌گوید یا خانه‌ات را بفروش، یا باید با من بیایی فلان جا که این خیلی یک مجلسی یک افرادی نشستند که این خجالت می‌کشد اصلاً، برای او خیلی سخت است. یا محاذیر دیگری، مثلاً فرض کنید که ملاقات با کسی برای او مشکل است. این جا فرموده که وقع البیع مکرهاً علیه در این دو صورت و الا وقع مختاراً.

در مسئله‌ی سه می‌فرماید: «لو أكرهه علی بیع أحد الشیئین علی التخییر» می‌گوید یا خانه را بفروش یا ماشینت را بفروش به من. هر دوی آن‌ها بیع است «و کلّ ما وقع منه لدفع ضرره یقع مکرهاً علیه» بعد ادامه دارد حالا این که حالا اگر آمد هر دو را با هم فروخت یا علی التناوب فروخت، آن فروعاتی است که ایشان بعد ذکر کردند که حالا در مسئله‌ی سوم، بعد متعرض می‌شویم ان شاءالله.

این جا فعلاً یک سؤال بدوی قابل طرح است و آن این است که بدواً به ذهن می‌آید که بین مسئله‌ی دو و سه یک تهافتی وجود دارد. چون در هر دو مسئله خصوصیات مورد اکراه واقع نشده جامع مورد اکراه واقع شده. هم در مسئله‌ی دو «اکراهه علی أحد الامرین»، یکی از این دو تا، ثانی هم «اکراهه علی أحد البیعین»، خب فرقی که نمی‌کند دیگر، أحد البیعین می‌شود جامع مشترک بین این دو. یا این کار، یا آن کار، خب جامع بینها، أحد الشیئین می‌شود أحد الامرین آن. آن وقت در دومی که أحد البیعین است می‌گوییم هر کدام را که انجام دادی می‌شود مکرهً علیه. اما در اولی می‌گوییم نه اگر منظور دینی و دنیوی یتعرّض منه ندارد آن مکرهً علیه نیست، مختار است. بدواً آدم تهاوت می‌بیند دیگر، می‌گوید چه فرقی می‌کند؟ آن جا که می‌فرماید هر کدام را که انجام بدهد هر دو عدل جامع مکرهً علیه واقع شده چون خصوصیت که نگفته ولی می‌فرماید هر کدام را که انجام بدهد این مکرهً علیه است بیع باطل است. خانه را بفروشد باطل است ماشینش را بفروشد باطل است. اما در آن قبلی که می‌فرمایند که عمل آخر خب آن عمل آخر ممکن است چه باشد؟ بگوید یا خانه را بفروش یا زوجه‌ات را طلاق بده. و این طلاق دادن زوجه هم برای او محذوری ندارد. خب این جا می‌شود گفت که اگر محذور دینی ندارد چون محذور دینی کراهت که نیست یک جاهایی هم طلاق کراهت ندارد. محذور دنیوی هم ندارد. این جا

حالا اگر آمد فروخت می‌شود گفت صحیح است؟ یا اگر آمد طلاق داد می‌شود گفت که طلاق او این‌جا صحیح است؟ چون این عمل آخر، بحسب ظاهر مطلب اطلاق دارد. بعضی از بزرگان مثل شیخ الاستاد آقای حائری قدس سره در ابتغاء الفضیله فی شرح الوسیله، از عبارات ایشان، اشکال را طرح نکردند بین این فرمایش، ولی یک مطلبی دارند ایشان، شاید آن حل‌کننده‌ی این تهافت باشد می‌فرمایند که مقصود این است که می‌گوید یا بیع انجام بده، یا عمل آخری که آن عمل آخر هیچ اثری ندارد. مثل مثلاً همین که می‌گوید یا خانه‌ات را بفروش یا سکوت کن، حرف زن.

یک آقای بود همین خیلی حرف می‌زد یعنی توی یک مجلسی که واقع می‌شد خیلی حرف می‌زد. یادم هست که یک وقتی یکی از علماء، یک جایی بودیم یکی از علماء تشریف داشتند آن آقا هم بود خلاصه آن آقا هم عاصی بود دیگر از دست این، گفت که حرف زن، یا پدر ما می‌فرمود که ما یک جلسه‌ای شب‌های جمعه جلسه‌ی هیئتی پدر ما و عموی ما داشتند ایشان می‌گفتند که ما بچه بودیم این‌ها روز می‌خوابیدند می‌گفتند شب که فلانی می‌آید اینقدر... ما باید روز خوابید باشیم، خیلی طاقت داشته باشیم در حرف زدن و چقدر نشستن و همه‌اش حرف می‌زند همه‌اش صحبت می‌کند خسته نمی‌شود از حرف زدن. خب می‌گوید آقا یا سکوت کن یا باید خانه‌ات را بفروشی. و حرجی هم حالا فرض کنید نه چیزی نیست فقط کیف نمی‌کند، عدم الکیف این حرج است.

استاد رحمه‌الله علیه متن را این‌جوری معنا کردند که عمل آخر، یعنی عمل آخر لا، آن‌جایی که محذور دارد و این‌ها هیچ، آن‌جایی که محذور ندارد یعنی اثری هم، اثر شرعی‌ای ندارد. این مقصود است که ماتنین می‌خواهند بفرمایند که اگر اثری ندارد خب تو آمدی این که بیع را چرا انتخاب کردی؟ می‌خواستی آن را انتخاب بکنی که هیچ اثری ندارد. حالا که بیع را انتخاب کردی، معلوم می‌شود که این بیع اختیاری و مکروه علیه نیست. این را حالا فعلاً طرح کردیم تا در ثنایای بحث و حرف‌ها و مطالب و استدلال‌ها که نقل می‌شود حالا ببینیم راه حلی داریم یا نه؟ و آیا می‌شود کلام را همین‌جور که استاد کأنّ معنا کردند معنا بکنیم؟ معنای آن همین است این عبارت؟ یا نه؟ حالا در این مسئله انظار ثلاثه‌ای کأنّ وجود دارد. یک نظر این است که در این مسئله‌ی دو مطلقاً این اکراهی محقق نمی‌شود نسبت به ... اکراهی در این‌جا محقق نمی‌شود. و فلذاست که حتی آن‌جایی که در آن عمل آخر محذور دینی یا دنیوی هم باشد اگر بیاید بفروشد آن بیع درست است.؟؟؟

و لعلّ این مسئله یعنی این فتوا از بعض کلمات علامه قدس سره استفاده می‌شود. علی ما نسب الیه. و اگر عبارت ایشان توجیه و این‌ها نداشته باشد که بعضی‌ها توجیه خواستند بکنند. این یک قول است.

قول دوم و نظر دوم این است که در این جا مطلقاً اکراه است. هم آن جایی که آن عمل آخر محذور دینی یا دنیوی دارد همان جایی که ندارد، مطلقاً اکراه است پس باطل است. نظر سوم هم همین تفصیلی است که در متن ذکر شده.

اما وجه آن نظر اول این است که گفتند اکراه در این موارد به خصوصیت‌ها که نیست به جامع است. و اکراه از جامع به فرد هم سرایت نمی‌کند همان حرفی که نظیرش را در اصول داشتیم که می‌گفت اضطرار جامع به فرد سرایت نمی‌کند، پس اضطرار مال جامع است. حالا فرض کنید اگر جامع اثری دارد حالا آن اثر برداشته می‌شود که مرحوم سید در حاشیه مثلاً مثال فرمودند جامع اثر داشته باشد مثلاً این گفته که یا خانه‌ات را بفروش یا باید با من بیایی مثلاً فرض کنید که می‌خواهم بروم تهران، بیایی تهران. و این نذر کرده که من در این ماه نه خانه‌ام را می‌فروشم و نه تهران می‌روم. این جا اگر برود همراه او یا خانه‌اش را بفروشد حنث نذر نکرده، چون آن جامع مکروه است دیگر. این نذر کرده آن جامع را تحقق نبخشد، این جا این اثر جامع برداشته می‌شود. اما فروش خانه نسبت به آن که اکراهی نیست.

س:؟؟

ج: تک تک.

س:؟؟

ج: جامع بوده یعنی این دو کار را نکنند.

خب پس بنابراین بخاطر این جهت استدلال که منقول شاید از علامه قدس سره باشد یا استدلالی که ذکر می‌شود برای آن مسلک همین است. که اضطرار که اکراه به جامع است و اکراه از جامع سرایت به فرد نمی‌کند به خصوصیت‌ها نمی‌کند پس این‌هایی که از فرد سر می‌زند این‌ها مکروه علیه نیست اکراه در این‌ها نیست، پس باطل نیست، آثار آن بار می‌شود صحیح است.

مرحوم شیخ اعظم قدس سره دو تا جواب دادند از این استدلال. جواب اول این است که حالا به بیان ما که لا شبهه در این که عرفاً و لغةً این جا گفته می‌شود اکراه هست.

جواب دوم ایشان این است که اگر شما بخواهید این حرف را بزنید اصلاً باید بگویید در عالم اکراهی محقق نمی‌شود. اصلاً اکراه در عالم وجود ندارد. چرا؟ برای این که هر جایی که شما می‌بینید اکراه می‌شود آن اکراه به جامع است به کلی است حتی آن جایی که معین است تخیری نیست، می‌گوید خانه‌ات را بفروش، خب این خانه‌ات را بفروش، فروش خانه‌ای که از آن دارد مورد اکراه قرار می‌دهد می‌گوید خانه‌ات را بفروش و الا کذا خواهم کرد خب از نظر این که با چه لفظی بگویی؟ کجا ایستاده باشی؟ چه خصوصیتی داشته باشی؟ به فارسی

انشاء بکنی، به عربی انشاء بکنی، با آن صیغه‌ی فارسی، با آن صیغه‌ی عربی، و و و هزار تا ... جامع را خواسته دیگر، جامع است کلی است و عادتاً ایشان می‌فرمایند که نمی‌شود که به تمام خصوصیتی که این دیگر قابل انطباق بر فرد دیگری نباشد.

س: تشخیصات ???

ج: همه‌ی تشخیصات خارجیه را مدّ نظر بگیرد بگوید که دیگر قابل صدق بر غیر آن فرد نباشد نیست. و حال این که این بالضروره باطل است. هم وجداناً ... خب این همه ادله برای اکراه آمده پس برای چه هست؟ مصداق ندارد که. پس از این هم می‌فهمیم که این حرف درست نیست و این حرف باطل است. پس در نتیجه باید گفت که این جا اکراه وجود دارد و مثلاً اکراه به جامع هم اکراه به فرد می‌شود.

مناقشه‌ای که در این دو جواب شیخ اعظم هست این است که: اما آن که می‌فرمایید عرفاً و لغةً این جا اکراه صادق است، فی الجمله درست است و آن نه بالجمله شاهی ندارد بلکه می‌شود اشکال کرد در آن، بله فی الجمله که اکراه هست نسبت به جامع اکراه هست. بخواهیم بگوییم اکراهی اصلاً نیست بالمره کما این که قد ینوح از بعض کلمات ??? اصلاً اکراهی نیست، یعنی نه به فرد و نه به جامع. بعضی کلمات هم در آن دیده می‌شود می‌گویند جامع اکراه در آن نیست چون اثر در آن جامع نیست. خب یک جاهایی ممکن است ما اثر فرض کنیم. این بله بخواهیم بگوییم اکراهی در این جا نیست قطعاً این جا عرفاً و لغةً صادق است نسبت به جامع اکراه صادق است اما این که بخواهیم بگوییم عرف و لغت می‌گویند نسبت به فرد هم اکراه هست، من مکره هستم نسبت به این فرد، من مکره هستم نسبت به آن فرد، این همان حرف‌هایی است که در اصول هم زده می‌شد، گفتند به فرد سرایت نمی‌کند و کأنّ همان طور که حالا بعداً شاید توضیحات بیش‌تری بیاید، همان طور که در اصول هم عرض می‌شد، ما نسبت به افراد در این موارد مضطّر هستیم نه این که مکره هستیم. یعنی چون آن جامع را از من خواسته و جامع تکویناً لا یتحقق الا در ضمن فرد، پس برای تحقق آن جا مضطّر هستیم که یا این فرد را بیاورم یا آن فرد بیاورم. و الاضطرار غیر الاکراه. بخاطر اکراه بر آن من مضطّر می‌شوم، اکراه بر آن جامع مثل مریضی شخص است که ناچار می‌شود برود خانه‌اش را بفروشد. اضطرار پیدا می‌کند برای رفع آن جهت. این جا هم آن اکراه باعث می‌شود برای این که آن مکره علیه را از خودش، آن عقاب بر ترک مکره علیه را از خودش دفع کند، ناچار می‌شود، اضطرار پیدا می‌کند که آن جامع را یا در ضمن این فرد تحقق ببخشد یا در ضمن آن فرد تحقق ببخشد. این می‌شود اضطرار. فلذا بعضی از محققین ...

س: ???

ج: خوب حرفی زدی، حالا ان شاء الله یکی از مطالبی که در مقام گفته می‌شود این است که اضطرار هم به جامع است. شما چطور آمدی ... مثل آقای خوئی می‌گویند ما مضطر به این فردا هستیم. به جامع اکراه داریم این‌ها را از باب اضطرار انجام می‌دهیم. بعد اضطرار چه طور به فرد سرایت می‌کند؟ اگر اضطرار به فرد سرایت می‌کند خب اکراه هم بگو به فرد سرایت می‌کند. فقه العقود چنین اشکالی را فرموده. که حالا این‌ها ان شاء الله در ثنایای بحث این جوانب مسئله ... خیلی پرچالش هست این فروع.

پس حالا این مقدار که شیخ اعظم خواستند به عرف و لغت تمسک کنند که وجود دارد می‌گوییم این عرف و لغت فقط به مقدار این که جلوی سالبه‌ی کلیه را بگیرد بگوید این‌جا اصلاً اکراه صادق نیست خوب است. می‌گوید این درست نیست. اما این که بتواند اثبات بکند که شما نسبت به مصادیق هم اکراه داری، نه می‌گوییم عرف چنین چیزی ...؟؟؟ مصداق ندارد. کما این که اضطرار هم همین جور است اضطرار هم مصداق ندارد. همان بحث اضطرار که در اصول گفته می‌شود در اطراف علم اجمالی.

و اما آن بیان دوم شیخ اعظم که اگر این حرف شما درست باشد باید بگوییم اصلاً اکراهی در عالم محقق نمی‌شود نسبت به ... چون همه‌جا کلی بود. جوابی که این‌جا محقق خوئی دادند در مصباح الفقاهه و این‌ها. این است که فارق بین المقامین وجود دارد. بین این‌جا و آن مثال‌هایی که شیخ ... همه‌جا. و آن فارق را ایشان این بیان می‌کنند می‌فرمایند که در جاهای دیگر مکروه وقتی می‌گوید خانه‌ات را بفروش، چیز دیگری هم نمی‌گوید فقط می‌گویند خانه‌ات را به من بفروش، شیخ می‌فرمایند این‌جا هم جامع هست دیگر، ایشان می‌فرمایند که در این‌جا مکروه نسبت به مشخصات فردیه نظر ندارد. کاری به آن‌ها ندارد. و خیلی وقت‌ها غافل است از آن مشخصات. اما در این‌جا به همه‌ی آن تشخص‌ها، عدل‌ها توجه دارد و آن را مورد درخواست خودش قرار داده علی سبیل البدلیه. یا بفروش خانه‌ات را، یا فلان کار را انجام بده، یا فلان کار را انجام بده، یا این را بفروش، یا آن را بفروش، پس به این خصوصیت توجه دارد. به آن خصوصیت توجه دارد علی سبیل البدلیه. این فارق می‌تواند باشد که در مانحن فیه پس ممکن است که کسی این‌جا را بگوید اکراه بر افراد هست چون توجه دارد. یعنی اکراه از جامع، آن کأنّ به نحو مرآتی دیده می‌شود و اکراه آن کأنّ می‌آید روی این فرد و آن فرد. ولی آن‌جا اصلاً به فرد توجه ندارد به مشخصات توجه ندارد. در آن‌جا.

س: اولاً که همیشه این جور نیست. اولاً همیشه اکراه در فرض مثلاً بع دارک، این طور نیست که شما از کجا آن ضمیرخوانی مکروه را در تمامی حالات قسم حضرت عباس می‌خورید که قطعاً؟؟؟ نه، خیلی وقت‌ها اتفاقاً من می‌دانم این آقا چهار تا مشتری دارد برای خانه‌اش، و هر چهارتای آن‌ها را هم می‌شناسم که کی هستند، به

درس خارج فقه استاد شب زنده‌دار دام ظلّه

موضوع: بیع

تاریخ: ۱۳۹۹/۰۸/۲۷

چهارتای آن‌ها هم التفات دارم. ولی می‌گویم بع دارک، این جا می‌گویید اُحدهمای معین است یا نمی‌گویید؟ و این جا می‌گویید اکراه به فرد است می‌گویید. اولاً. ثانیاً: این که ...

ج: حالا از شما سؤال می‌کنیم همان چهارتایی که می‌گویید می‌شناسد، ساعت هشت بفروشد به یکی از آن‌ها؟
س: نه کلی نسبت به این؟؟؟

ج: حرف از کلی می‌شود دیگر.

س: همین دیگر، اشکال همین است. ایشان می‌خواهد خارج کند

ج: ولی به این چیزها هم توجه دارد یعنی مورد چیز آن است.

س: آقا این کلی بودن کلی و قابلیت صدق آن بر کثیرین چه به چهارتا محقق و یتحقق چه به چهل تا؟؟؟

ج: نه درست است. هر دو جا کلی است ولی فارق بینهما موجود است.

س: فارق بینهما را عرض کردم شما می‌خواهید بگویید که همیشه در جاهایی که ما بر یک فردی مثل بع دارک هستیم همیشه این جا کلی نمی‌شود و قابل صدق بر کثیرین پیدا نمی‌کند بخاطر این که همیشه التفات ندارد. من می‌گویم نخیر،؟؟؟

ج: نه این که قابل صدق ندارد.

س: پس کلی است.

ج: نه ما در کلی بودن آن شک نمی‌کنیم. جواب ایشان این نیست که کلی نیست.

س: پس چه می‌خواهد بفرماید؟ می‌خواهد خارج کند دیگر،؟؟؟

ج: نه، می‌خواهد بفرماید ...

س:؟؟؟ از کلی بودن باید ایشان جواب بدهد به شیخ، شیخ می‌گوید مشکل تو روی کلی و فرد است؟ کلی و فرد روی آن جا هم هست. همیشه انسان در؟؟؟ نفسش طبیعت را ملاحظه می‌کند. ما در مقام امتثال هستیم که مشخصات را می‌آوریم. همیشه کلی است نه تنها در این جا، ما این عرض را در اضطرار هم کردیم، همه‌ی اوامر مثل صلّ، همه‌ی نواهی، همه را روی طبیعت برده، حتی در اُحدهمای معین. ماییم که مشخصات را می‌آوریم.

ج: نه ببینید فرمایش شیخ چیست؟ فرمایش شیخ این بود که اگر شما بخواهید بگویید که در این جا این افراد و مصادق بخواهید بگویید که مکرّه علیه نیست باید آن جاها هم بگویید، و حال این که شما آن جا نمی‌گویید
س: می‌گویید سرایت می‌کند.؟؟؟

ج: پس باید این جا هم بگویید. خب جوابی که ایشان می‌دهند چیست؟ جوابی که ایشان می‌دهند این است که در آن جا اصلاً مورد توجه نیست بالمرّة خارج از توجه مکرّه است.

درس خارج فقه استاد شب زنده‌دار دام ظلّه

تاریخ: ۱۳۹۹/۰۸/۲۷

موضوع: بیع

س: ما می‌گوییم قابل توجه آن هم هست خیلی وقت‌ها، مثل همان جایی که مثال زدیم، می‌گوید بعتُ؟؟؟ چهار نفر هم می‌توانند؟؟؟

ج: می‌دانم بقیه‌ی آن را چه می‌گویید؟

س: و اما بقیه، حتی اگر ما التفات هم نداشته باشیم در همان فرض هم با صرف این که التفات ندارد مکره آیا کلی از کلی بودن خارج می‌شود؟ نمی‌شود ما طبیعت را؟؟؟
ج: ایشان نمی‌خواهند کلی را از کلی بودن خارج بکنند.

س: جواب مناطش روی این می‌چرخد و الا یک جوابی بدهید که حذف ماده‌ی اشکال شیخ بشود. حذف ماده‌ی اشکال شیخ این است که کلی را از کلی بودن بیاندازیم و الا کلی در احدهمای معین هم هست و شما می‌گویید به فرد سرایت می‌کند. کلی را بخواهید بیاندازید حتی اگر هم التفات نداشته باشد باز هم قابلیت؟؟؟ دارد حتی اگر می‌دانم التفات ندارد به افراد. اشکال اول آن جاست که شما کجا قسم حضرت عباس می‌خورید می‌گویید این جا فارق وجود دارد و التفات ندارد؟؟؟

ج: نه این فارق ممکن است در این جهت که در آن جا که التفات به افراد دارد این موجب سرایت می‌شود یعنی بگوییم آن وصفی که جامع است به فرد هم سرایت می‌کند این را؟؟؟
س:؟؟؟

ج: بله.

س:؟؟؟ آن جایی که دارد می‌گوید یا دارت را بفروش یا آب بخور که می‌گویید قطعاً نمی‌کند بر عکس، آن جایی که التفات ندارد می‌خواهد بگوید می‌کند، شما برعکس؟؟؟ می‌گوید آن جایی که التفات دارد مثل این جا که احدهما را دارد با مشخصاتش می‌گوید می‌گوید یا خانه‌ات را بفروش یا آب بخور مثلاً، یا خمر بخور؟؟؟
ج: نه ببینید درست است که آن حرف این است. آقای خوئی می‌فرماید شما آن جا و این جا را با هم مقایسه نکنید ...

س:؟؟؟ هر فرقی بگذاریم که فرق نمی‌شود که. فرق باید فارق باشد در مقام.

ج: نه آقای خوئی فرمایش‌شان این است که این جا را با آن جا با هم مقایسه نکنید از حال آن جا حال این جا معلوم نمی‌شود.

س: معلوم می‌شود در کلی بودن و این که؟؟؟

ج: از حال آن جا، حال این جا معلوم نمی‌شود،

س: این جواب آقای خوئی جواب نشد که، فرق بله هزار تا فرق دیگر هم دارد. این جوهرش از قبیل کمّیات و کیفیات است این فرقیات که فرق نشد. فرق باید فارق باشد. کلی، کلی است به فرد هم رساندید آن را. ج: نه این جهت آن که فارق است، این جهت آن. حالا این فارق به ضرر شما تمام می‌شود یا به نفع شما، این یک حرف دیگری است اما این که کسی بخواهد بگوید ما حکم این‌جا را از آن‌جا می‌خواهیم به دست بیاوریم، اگر بگوییم در آن‌جا ... چون آن‌جا به فرد سرایت می‌کند، آن‌جا به فرد سرایت می‌کند دیگر، این‌جا هم بخواهیم بگوییم به فرد سرایت می‌کند این درست نیست.

س: چرا نیست؟ آقا کلی هست یا نیست این‌جا؟ اتفاقاً فقیه منبّه این است که جمع بین مفترقات بکند بگوید این را می‌گویی فرق دارد جامع؟؟؟ کلی را روی فرد رفتید این را هم بگویید شما باید فرق بگذارید بگویید اگر این؟؟؟ بگویید چرا نیست؟

ج: خیلی خب حالا تا ببینیم.

س:؟؟؟ به هر حال احتمال این که با همدیگر از یک جهاتی فرق بکنند دارد دیگر، همین که در آن‌جا همین فرقی که آقای خوئی می‌فرمایند ...

س: می‌توانید بگویید کلی نیست؟

س:؟؟؟

س: آقا شما می‌گویید؟؟؟ اشکال می‌کنیم آن‌جا را می‌گویید کلی نیست؟؟؟

س: جوابی که آقای خوئی به شیخ می‌دهد حاج آقا عرفی هم هست.

س: آن‌جا قطعاً می‌گویید کلی هست. اگر کلی هست پس رسیده این‌جا هم باید برسد. کلی به فرد این‌جا می‌گویید نیست؟ قطعاً می‌گویید هست. ایشان گل را زده، شیخ گل را زده، می‌گوید آقا می‌گویید کلی به فرد چون کلی است نمی‌رسد نمی‌گوید دلیل دیگری دارد برای؟؟؟ می‌گوید صرف وجود الکلی؟؟؟ حرف این است دیگر، حرف مستشکل؟؟؟ می‌گویند چون روی کلی رفته، کلی به فرد نمی‌رسد. می‌گوید اگر؟؟؟

ج: ببینید آن‌جایی که توجه ندارد یعنی این‌ها را متکثّر نمی‌بیند، آن‌ها را یک چیز می‌بیند آن‌جا...

س: عرف هم همین را می‌گوید.

ج: فلذا می‌گوید که...

س: شما در اطلاق که جعل الطبیعه یک چیزی را می‌خواهد؟؟؟ کاری ندارد بگویید این‌جا هم پس لاینتطبق، می‌گویید توی اطلاق؟ اطلاق که جعل الطبیعه شارع یک چیز طبیعت لیسیده می‌خواهد اصلاً التفاتی ندارد به شرایط، می‌گویید تطبیق می‌کند یا نه؟ می‌گویید، می‌گویید؟؟؟ می‌گویید فرد می‌سازد این‌جا؟؟؟

س: حاج آقا این را عرفاً قبول دارید؟

ج: چرا، یعنی لمّ آن چیست؟

س: همین است چون آن‌ها مدّ نظرش نیست لذا عرفاً می‌گویند یک چیز را؟؟؟

س: ما و شیخ حاج آقا توی آن‌جایی که التفات ندارد به فرد می‌رسد آن‌جایی که التفات دارد هم به فرد می‌رسد نمی‌توانید ما را ملزم بکنید؟؟؟ به هر دو تا می‌رسد عرف. هم توی آن‌جا به فرد می‌رسد و هم توی آن‌جایی که دو تا هست می‌رسد. توی کلی‌ها هم به فرد می‌رسد. ما می‌گوییم عرف می‌گوید بله، می‌گوید به فرد می‌رسد این؟؟؟

ج: ببینید مثل در باب حالا تشبیه..... خاک بر فرق من و تشبیه‌ام. یک وقت یکی موحد است کسی دیگر را نمی‌بیند چیزهای دیگر را نمی‌بیند نه این که نیست، نمی‌بیند. این بعضی‌های آن دیدم یک‌جایی ... من الان اگر کسی از دوستان دیدند باز بگویند چون من سال‌ها خیلی شاید چهل سال پیش در کلمات شهید مطهری رضوان‌الله علیه دیدم که ایشان توجیه می‌کنند حرف وحدت وجودی‌ها را که عاقل نمی‌تواند بگوید، مقصود آن‌ها این نیست که واقعاً یک وجود شخصی تنها در خارج موجود نیست، این را نمی‌خواهند بگویند، بلکه در اثر این که دیگران را نمی‌بینند و فقط او را می‌بینند می‌گویند وحدت وجود است. چون نمی‌بیند نمی‌خواهند بگویند که بله خودم هم نیستم، آن هم نیست،؟؟؟ همه‌ی ما یا همین یک وجود، همین خدا و این‌ها همه مثل موج دریا می‌مانند و این‌ها، این‌جوری نمی‌خواهند بگویند. ایشان توجیه می‌کنند می‌گویند که مرادشان این است. و الا عاقل نمی‌تواند غیر این حرف را بزند، به قرینه‌ی عقل و شعور و درایت بالا می‌گوید این‌ها مقصودشان این است. من یک جایی یادم می‌آید آن موقع خوانده بودم در کلام ایشان.

خب این‌جا هم ببینید این‌جا همین است می‌خواهد بگوید که آن در آن‌جایی که می‌گوید بع دارک، اصلاً این کی بیع دارد این‌جوری هست یک بیع دارد آن‌جوری هست یک بیع دارد آن‌جوری هست یک بیع دارد که آن‌جوری هست نمی‌بیند که این‌ها ... جامع بین این‌ها را ببیند و آن‌ها را غیر از این ببیند تکثر داشته باشد آن‌جا این‌جوری هست. پس چون این‌جوری هست پس سرایت می‌کند، این اکراه آن سرایت می‌کند، چون همین یک چیز دارد می‌بیند.

س: کانه یک فرد دارد.

ج: بله.

اما این‌جا که خودش می‌گوید اِمّا هذا، اِمّا هذا، اِمّا هذا، یک چیز نمی‌بیند متکثر دارد می‌بیند یا این را، یا آن را، یا آن را باید بفروشی، یا این کار را بکنی، یا آن کار را باید بکنی، پس این‌ها را متعدد دارد می‌بیند.

س: ???

ج: نه آن جا هم كه.

س: ???

ج: نه ما آن جا نمی‌خواهیم ببیند

س: آقا جعل الطبیعه اصلاً کاری ندارد.

س: اتفاقاً این به ضرر شماست كه دارید می‌فرمایید آن جا چون آن جا هم هیچ چیزی ندیده حكم روی آن آمده

پس سرایت می‌کند

س: پس این جا می‌کند؟

ج: نه این جا دیده، این جا متکثر دیده.

س: می‌گوید توی بع دارك ندیده،

ج: پس چون ندیده پس بنابراین آن جا چون ندیده، پس بنابراین اگره آن روی همین دارد می‌رود. این جا متعدد

دیده. جدا جدا دیده، پس اگره آن را نمی‌شود روی همه‌ی این‌ها كه اگره نمی‌کند و الا اگر اگره بود یعنی هم

باید این را بفروشی، و هم آن را باید بفروشی. اگر اگره آن روی هر دو رفته باشد معنی آن این است كه هر دو

را باید بفروشی، پس اگره آن نه به این خصوصیت ربط دارد و نه به آن خصوصیت ربط دارد. آن جامع است.

س: پس به دیدن مكره است حاج آقا؟ اگر من چهار تا مشتری دیدم، آن جا سرایت نمی‌کند. این را می‌گویید؟

نمی‌گویید كه. اشكال حرف این است كه شما می‌گویید نه ما این را قبول نداریم. ??? اشكال نقض را جواب

بدهید، آن جایی كه التفات دارد. بسم الله. ما بع دارك را می‌گوییم التفات به تشخصات هم داریم چهار تا مشتری

دارد خانه‌اش، ??? این جا می‌گوییم؟

س: ???

س: نفهمید یعنی چی؟ آقا مشخصات را دارم می‌بینم و می‌دانم ایشان می‌تواند ??? مشاور املاک؟؟ اگر التفاتش

را، اگر معیار به التفات است آن جا هم التفات است.

س: مدّ نظر ???

س: مدّ نظر است یعنی چی؟

ج: و للكلام تتمّة ان شاء الله فردا.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.